



درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: مطلق و مقید
موضوع جزئی: ویژگی‌های تعریف مختار - الفاظ مطلق: ۱- اسم جنس
سال چهاردهم
تاریخ: ۱۸ مهر ۱۴۰۱
مصادف با: ۱۳ ربیع الاول ۱۴۴۴
جلسه: ۴

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث در تعریف مطلق و مقید بود. نظر مشهور و برخی انظار دیگر در این رابطه بیان شد و مورد بررسی قرار گرفت. نظر مختار همان شد که امام خمینی در تعریف مطلق و مقید اختیار فرمودند، و آن اینکه مطلق عبارت است از آن چیزی که هیچ قیدی در آن نیست و مقید عبارت است از آن چیزی که دارای قید است. اطلاق یعنی عدم القید و تقيید هم یعنی وجود قید.

گفتیم این تعریف ویژگی‌ها و خصوصیات دارد؛ سه ویژگی را بیان کردیم:

۱. این دو مفهوم و دو وصف، وصفان اضافیان، یعنی مطلق نیستند، به عبارت دیگر یک لفظ به یک اعتبار می‌تواند مطلق باشد و به اعتبار دیگر مقید.

۲. تعریف شامل مفاهیم جزئی و اعلام شخصیه هم می‌شود.

۳. اساسا شیوع و سریان بر طبق این تعریف در مطلق راه ندارد. بر خلاف دیگران مثل محقق نایینی و محقق بروجردی و برخی دیگر که مدعی هستند در اطلاق شیوع و سریان وجود دارد، منتهی اختلاف در این بود که آیا شیوع و سریان قید معنا و جزء معنا است یا خارج از معنا است. اما طبق تعریف برگزیده اساسا مطلق ناظر به افراد نیست تا بخواهد شیوع و سریان در مورد آن معنا پیدا کند.

ویژگی چهارم

البته این ویژگی اختصاص به این تعریف ندارد و بنابر برخی تعاریف دیگر نیز جریان پیدا می‌کند و آن اینکه:

اطلاق و تقيید اولاً و بالذات مربوط به معناست و ثانیاً و بالعرض وصف لفظ است، یعنی اگر مثلاً ما می‌گوییم لفظ مطلق یا لفظ مقید، اصالتاً اطلاق و تقيید را مربوط به معنا می‌دانیم، اما اگر به لفظ نسبت می‌دهیم ثانیاً و بالعرض است.

البته این ویژگی مثل برخی از ویژگی‌های قبلی اختصاص به تعریف مختار ندارد. از این چهار ویژگی که تا به حال بیان شد، ویژگی سوم مختص این تعریف است ولی سایر ویژگی‌ها در تعاریف دیگر هم وجود دارد. مثلاً برخی دیگر معتقدند که اینها وصفان اضافیان؛

از جمله محقق بروجردی که معتقد است که اطلاق و تقيید دو وصف اضافی هستند. یا مثلاً شمول نسبت به مفاهیم جزئی و اعلام شخصیه را برخی دیگر نیز قائل هستند.

این ویژگی چهارم نیز همینطور است و اختصاص به تعریف مختار ندارد و دیگران نیز بعضا به این قائلند، اما به هر حال در این تعریف این ویژگی وجود دارد.

ویژگی پنجم

قوام اطلاق به یک امر عدمی است و آن امر عدمی عبارت است از عدم القید. طبق تعریف محقق بروجردی نیز قوام اطلاق به این امر عدمی است. منتهی آن امر عدمی که ایشان ذکر کرده، متفاوت است با امر عدمی که در تعریف مورد نظر اخذ شده است. ایشان معتقد است اطلاق عبارت است از عدم اخذ شیء فی موضوع الحکم، مطلق یعنی آن چیزی که وقتی موضوع حکم قرار می‌گیرد هیچ قیدی ندارد و هیچ چیزی در آن اخذ نشده، زیرا ایشان اطلاق و تقیید را در رابطه با حکم می‌دانند.

پس اینکه اطلاق متقوم به یک امر عدمی است نیز یک ویژگی است که طبق تعریف مختار وجود دارد و البته مختص به تعریف مختار نیست و دیگران نیز به آن ملتزم هستند.

ویژگی ششم

تقابل بین اطلاق و تقیید، تقابل عدم و ملکه است. اینکه ما تقابل بین اطلاق و تقیید را تقابل بین عدم و ملکه بدانیم یا غیر از آن، حتما دارای آثار عملی است. ممکن است کسی بگوید تقابل بین اطلاق و تقیید، تقابل به نحو سلب و ایجاب است. فرق بین این دو تقابل در اینجا ظاهر می‌شود که اگر ما گفتیم تقابل بین اطلاق و تقیید، تقابل عدم و ملکه است، در هر جایی که قیدی وجود ندارد نمی‌توانیم اطلاق را استفاده کنیم، بلکه تنها در مواردی می‌توانیم از عدم القید استفاده اطلاق کنیم که شأنیت تقیید وجود داشته باشد، اگر شأنیت تقیید و صلاحیت تقیید نباشد، قطعا طبق این مبنا نمی‌توانیم از عدم القید نتیجه بگیریم اطلاق را، اما اگر ما تقابل بین اطلاق و تقیید را از قبیل سلب و ایجاب بدانیم، آنجا دیگر مسئله شأنیت مطرح نیست، همین قدر که قید نباشد، می‌شود اطلاق اعم از اینکه این شأنیت وجود داشته باشد یا نداشته باشد.

پس مهم است که ما نحوه تقابل را چگونه بدانیم. تقابل به نحو تضاد که قطعا نیست، زیرا در تقابل به نحو تضاد حتما دو امر وجودی با هم متضاد هستند، در حالیکه ما گفتیم اطلاق یک امر عدمی است. پس مسلما اطلاق و تقیید متضادین نیستند، زیرا اولین رکن تضاد وجودی بودن دو امر متضاد است. در حالیکه ما اینجا می‌گوییم اطلاق عدمی است و تقیید وجودی است، پس تضاد کنار می‌رود.

تقابل به نحو سلب و ایجاب نیز نیست، زیرا لفظ مطلق، لفظی است که با اینکه این صلاحیت و شأنیت را دارد که قیدی در کنارش بیان شود، اما قیدی در آن اخذ نشده است. اطلاق یعنی عدم القید فی ما من شأنه ان یکون مقیدا، با اینکه صلاحیت و شأنیت اخذ قید دارد اما قیدی در آن اخذ نشده است. حال طبق تعریف مختار، کاری به حکم ندارد و طبق تعریف محقق بروجردی با ملاحظه موضوع واقع شدن برای حکم این مطلب مطرح می‌شود ولی بالاخره این مسئله وجود دارد که تقابل بین اطلاق و تقیید تقابل به نحو عدم و ملکه است.

کلام امام خمینی

ایشان اینجا نکته‌ای دارند که ذکر آن خالی از فایده نیست. ایشان می‌فرماید تقابل بین اطلاق و تقیید شبیه تقابل عدم و ملکه است نه خودش. اینکه ما بگوییم تقابل بین اینها تقابل عدم و ملکه است و جهش معلوم شد، خیلی‌ها هم همین نظر را دارند مثل محقق

خراسانی در کفایه و دیگران. محقق نایینی و محقق بروجردی نیز قائلند که این تقابل، تقابل عدم و ملکه است، اما امام خمینی می‌فرماید: تقابل بین اینها، شبیه عدم و ملکه است، حال چرا؟ یعنی می‌خواهند بگویند این تقابل شبیه‌ترین تقابل به عدم و ملکه است. این یعنی چه که شبهه بتقابل عدم و ملکه؟ چون تقابل حقیقی در جایی است که چیزی حقیقتاً استعداد و قوه چیز دیگر را داشته باشد. مثلاً کوری در جایی معنا پیدا می‌کند که شأنیت بینایی وجود داشته باشد. ما به دیوار هیچ وقت نمی‌گوییم کور زیرا شأنیت بینایی ندارد ولی به انسان که شأنیت بینایی دارد می‌گوییم اعمی زیرا شأنیت و صلاحیت بینایی در او وجود دارد.

اگر این قوه و استعداد تبدیل به فعلیت شد، طبیعتاً واجد ملکه می‌شود، عدم و ملکه یعنی عدم الملکه، عدم وجود شیء که شأنیت داشتن آن را دارد. ملکه نیز یعنی واجد شدن آن استعداد و قوه، کور وقتی بصیر می‌شود از قوه به فعلیت می‌رسد و تمام می‌شود. مگر مطلق و مقید اینطور نیستند، مطلق و مقید طبق بیانی که گفتیم همینطور است، یعنی مطلق عبارت است از آن چیزی که قابلیت و صلاحیت تقیید را دارد، و مقید یعنی آن چیزی یا آن لفظی که دارای قید شده. پس از این جهت مثل سایر اعدام و ملکات هستند، همه عدم و ملکه‌ها همینطورند، مطلق و مقید نیز همینطور هستند.

اما یک فرقی بین مطلق و مقید و سایر عدم و ملکه‌ها وجود دارد، این فرق باعث شده است که امام خمینی بگویند این شبهه به عدم و ملکه است و آن چیست؟ ایشان می‌گویند: سایر اعدام ملکات وقتی از مرحله قوه و استعداد به مرحله فعلیت می‌رسند، صورتشان تبدیل پیدا می‌کند، مثلاً نایینا وقتی بینا می‌شود تبدیل صورت پیدا می‌کند، اعمی می‌شود بصیر، اعمی یک چیز است و بصیر یک چیز دیگری است. یعنی معنایش تغییر می‌کند، آدم کور و بینا، درست است که یکی چشم دارد و دیگری چشم ندارد ولی از نظر مفهومی اعمی یک چیز است و بصیر یک چیز دیگر است، لذا از نظر مفهومی تبدیل پیدا می‌کند، اصلاً اعمی یک چیز است و بصیر یک چیز دیگر، یک معنا و مفهوم ... اما در باب مطلق و مقید شما وقتی می‌گویید «الانسان»، با وقتی که می‌گویید «الانسان العالم» معنا متغیر نمی‌شود و تنها یک اضافه‌ای در کنارش قرار می‌گیرد، انسان در هر دو واحد است، مطلق یک معنایی دارد که این معنا زمانی که قید هم کنارش قرار می‌گیرد، حفظ می‌شود، شما می‌گویید انسان بدون هیچ قید، و یک وقت می‌گویید انسان عالم، همان انسان وقتی یک قیدی در کنارش قرار می‌گیرد می‌شود مقید، تبدیل صورت و معنا پیدا نمی‌شود، «انسان» و «انسان عالم» این حقیقت در آنها مشترک است ولی اعمی و بصیر اینطور نیستند، اعمی یک معنا و مفهومی دارد ولی بصیر اصلاً چیز دیگری است و اینطور نیست که همان حفظ شود با یک چیز اضافه.^۱

این یک دقتی است که ایشان اینجا به خرج دادند، البته اگرچه خیلی این مطلب را توضیح نداند که این شبهه بودن یعنی چه، فقط گفتند: «انما قلنا شبههما لان التقابل الحقیقی انما یکون فی ما اذا کان لشیء استعداد حقیقتاً، بحيث یرخرج من القوه الی الفعل بحصول ما یستعد له، فالاعمی اذا بصیر بصیراً خرج من القوه الی الفعل و فی باب المطلق و المقید لیس الامر کذاک»؛ وقتی اعمی بصیر می‌شود از قوه به فعل خارج می‌شود ولی در مطلق و مقید اینطور نیست. در بعضی از تقریرات^۲ ایشان یک توضیح بیشتری دادند که به نظر می‌رسد این می‌تواند گشایش بیشتری در این معنا ایجاد کند.

بررسی کلام امام خمینی

^۱ مناهج، ج ۲، ص ۲۷۹

^۲ معتمد الاصول، ج ۱، ص ۳۴۱

به نظر می‌رسد این دقت و تأملی که ایشان در اینجا ذکر کردند قابل توجه است، بالاخره درست است یک تفاوتی بین سایر اعدام و ملکات وجود دارد، اما این باعث نمی‌شود که بالاخره این از اقسام چهارگانه تقابل خارج شود، بالاخره وقتی ما می‌خواهیم تقابل بین دو معنا و مفهوم را بیان کنیم از یکی از این اقسام چهارگانه خارج نیست. حال اینکه می‌گوییم از یکی از این اقسام چهارگانه خارج نیست معنایش این نیست که تمام موارد یک نوع از تقابل یا تمام مصادیق از همه جهت مثل هم باشند، اینکه حالا یک جایی تبدیل صورت پیدا شود و یا جای دیگر نشود یا عناوین و مفاهیم تغییر پیدا کنند یا نکنند این تأثیری در اصل تقابل نمی‌گذارد، نابینا یعنی «الانسان الذی لیس له بصر»، بصیر یعنی «الانسان الذی له بصر»، آن انسانی است که بصر ندارد و این انسانی است که بصر دارد. قرار دادن برخی واژه‌ها به معنای تبدیل صورت و تغییر نیست، این هم حقیقتش همان است. لذا ما ضمن اینکه این تفاوت را می‌پذیریم ولی می‌گوییم این تفاوت تأثیری در قرار دادن مطلق و مقید به عنوان یکی از اقسام تقابل عدم و ملکه ندارد، حال ما بگوییم شبه آن است، خب شبه آن است بالاخره چیست؟ این هم حقیقتاً بازگشت به همین معنا می‌کند و قرار دادن یک سری عناوین خاص باعث تغییر ماهوی بین اینها نمی‌شود.

سوال:

استاد: چرا ندارد، وقتی آن قید برود، مثلاً رقبه تا مادامی که ایمان ندارد مطلق است وقتی مومنه شد می‌شود مقید، آیا او نمی‌تواند قید ایمان را از دست بدهد؟ انسان عالم نمی‌تواند قید عالم بودن را از دست بدهد؟ عرض کردم، یک عنوان جدیدی اطلاق می‌شود ولی حقیقتاً وقتی ما دقت کنیم هر دو یک چیز هستند و فرقی نمی‌کنند.

این راجع به تعریف مطلق و مقید که اشاره کلی به تعاریف مشهور و برخی اعلام داشتیم و بررسی کردیم و نظر مختار معلوم شود و ویژگی‌های تعریف مختار نیز بیان شد.

برخی مصادیق مطلق

از اینجا طبق روال کتب اصولی وارد برخی از مصادیق و افراد مطلق می‌شویم. اینکه الفاظ مطلق به چه الفاظی گفته می‌شود یا مثال‌ها و مصادیقش کدامند؟ البته این بحث، بحث چندان مهمی نیست و خیلی لازم نیست در این مقام از مصادیق لفظ مطلق بحث شود مخصوصاً طبق مبنای مختار، زیرا مبنای مختار تبعاً للامام الخمینی این بود که اطلاق عبارت است از خلو المعنا عن التعلق بشیء آخر، اینکه معنا هیچ تعلقی به چیز دیگری نداشته باشد، به اصطلاح فارسی رها باشد و تعلق به جایی نداشته باشد. این اعم از این است که کلی باشد یا جزئی. اینجا دیگر ما لازم نیست که بحث کنیم که چه الفاظی، الفاظ مطلق هستند، وقتی جزئیات و اعلام شخصیه می‌توانند همه مصداق مطلق باشند، ما بیاییم بحث کنیم از مصادیق مطلق؟ این واقعا وجهی ندارد. یا این ویژگی که گفتیم اینها وصفان اضافیان، یعنی با توجه به ویژگی‌های شش‌گانه که در مورد تعریف مختار و برگزیده بیان کردیم دیگر هیچ ضرورتی ندارد که از مصادیق مطلق بحث کنیم اما تبعاً در آنچه که در کتب اصولی مطرح می‌شود بعضی از واژه‌ها و الفاظ را باید به ناچار مورد بحث قرار دهیم.

چند لفظ را اینجا مورد بررسی قرار می‌دهند:

۱. اسم جنس.

۲. علم جس.

۳. مفرد معرف بالام.

۴. نکره.

اینها الفاظی است که اینجا در مورد آن بحث می‌شود. همانطور که عرض کردم این چند واژه را سریعتر باید از آن عبور کنیم.

۱. اسم جنس

اولین موردی که درباره آن بحث می‌شود اسم جنس است. حال واقعه این است که اینکه ما بیاییم موضوع له اسم جنس چیست، فی نفسه یک بحث خوبی است ولی ارتباطی به اینجا ندارد.....

در مورد اسم جنس مثل انسان، رجل، سواد، بیاض، زوجیت، این بحث واقع شده است که این لفظ مطلق است. اسم جنس نیز توجه کنید همانطور که محقق خراسانی در کفایه مثال زده، شامل جواهر، اعراض، عرضیات و اسماء کلی می‌شود، انسان از جواهر است، رجل از جواهر است، سواد و بیاض از اعراض هستند، زوجیت از امور اعتباری است، اسم جنس حتی بر عناوین اعتباری نیز اطلاق می‌شود، کلمه زوج، اسم جنس است، مطلق است. اینها همه از الفاظ مطلق هستند.

اینجا بحث واقع شده که اسم جنس برای چه چیزی وضع شده است و موضوع له کلمه انسان یا رجل چیست؟ موضوع له آن یا ما وضع له، اسم الجنس، آن چیزی که اسم جنس برای آن وضع شده چیست؟

مشهور یک نظری دارند، محقق خراسانی اینجا یک مطلبی دارند، محقق اصفهانی که شاگرد محقق خراسانی است یک مطلبی را فرموده اینجا، امام خمینی نیز یک نظری دارند. بین نظر مشهور و محقق خراسانی و محقق اصفهانی و امام خمینی درباره معنای اسم جنس فرق است. اینها همه گفته‌اند این یک لفظ مطلق است ولی در عین حال در مورد معنای آن اختلاف دارند.

باید ببینیم این تفاوت‌ها چیست و کدام یک از این انظار اینجا صحیح است و مقدمه‌ای برای بیان نظر برگزیده درباره اعتبارات ماهیت باید ما اینجا ذکر کنیم.

«والحمد لله رب العالمین»